سوم حوت

دست های ایستاده را

که دستهای ِ در پرانتیز ماندۀ جوانی منست

دوباره می بوسم

واژه های حوتی ِآوازت هنوز برگریزگروموفی حک مانده اند ، کابلی

سوم حوت

خوشۀ شرف است

که بر تاکِ مسخرۀ تاریخ چراغان مانده است

هورا کش ها ی بی حنجره

با آغوشهایی پُر از دهان های تنگ بیگانه

لبخند واقعی را با یک قطعه عکس اجباری معاوضه می کنند

حوت همیشه بر درخشش پسته های پارسال

سبز می شود

کابلی

سوم حوتت کفایت می کند

تا بجای لرزیدن موشک ها و بالشتک ها

خشتک ها و خرسک ها و انگشتک ها نیز بجنبند

دشمنان حوت حفره های ترسناکی هستند سرشار از شرم و سکوت و پشیمانی

کابلی

بی آنکه به هیچکسی ات بشوری

میدانی که چقدر حریق و زمزمهٔ نوین بکارست تا آتشدان پیرماندهٔ کابل

لبریز از قوغ فراموشی بماند ، ؟

سوم حوت 1387

محمدشاه فرهود

هاگ – هُلند